راه‏كارهاى گسترش و نهادينه كردن عفاف

معرفت سال بيستم ـ شماره 160 ـ فروردين 1390، 113ـ126

محسن فتاحى اردكانى\*

فاطمه هاتفى\*\*

چكيده

عفت و عفاف يكى از ارزش‏هاى اخلاقى است كه همواره در متون دينى مورد تأكيد قرار گرفته و نقش بسزايى در سلامت فرد و اجتماع دارد كه سعادت و كمال و يا انحطاط يك فرد يا جامعه در گرو آن مى‏باشد. از اين‏رو، راه تحصيل و دست‏يابى عفت و به دنبال آن، چگونگى حفظ آن، از جمله مواردى است كه در بحث عفت مورد اهميت است و بى‏ترديد در متون دينى علاوه بر تأكيد بر عفت به عنوان يك ارزش اخلاقى، راه‏كارهايى نيز براى گسترش و نهادينه شدن آن در فرد و جامعه ارائه گرديده است.

اين نوشتار به روش كتابخانه‏اى و مطالعه اسنادى، به بخشى از اين راه‏كارها پرداخته و مورد تبيين و بررسى قرار داده است.

كليدواژه‏ها: عفت، عفاف، ايمان، حجاب، وراثت، تربيت، تعديل غرايز.

مقدّمه

در اسلام، عفّت به عنوان برترين عبادت شمرده شده و از جايگاه ويژه‏اى برخوردار است. امام صادق عليه‏السلاماز اميرالمؤمنين عليه‏السلامروايت كرده است: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْعَفَافُ»؛1 بالاترين عبادت عفاف و عفت‏ورزى است.

صاحب مفردات راغب در رابطه با معناى لغوى عفّت چنين مى‏گويد: «العفّة حُصول حالة للنفس تمتنع بها عن غلبة الشهوة، المتعفّف المتعاطى لذلك بضرب من الممارسه و القهر»؛2 عفّت يك حالت نفسانى است كه باعث جلوگيرى و غلبه بر شهوت مى‏شود و آن را مهار مى‏كند و شخص باعفت آن را با ممارست و تمرين به دست مى‏آورد.

ملّااحمد نراقى صاحب كتاب معراج‏السعادة در تعريف عفّت آورده است: «عفّت عبارت است از: مطيع و منقاد شدن قوه شهويه از براى قوه عاقله، تا آنچه امر فرمايد در خصوص اكل، شرب، نكاح و جماع متابعت كند و از آنچه نهى فرمايد، اجتناب نمايد.»3

در روايتى، امام صادق عليه‏السلام در رابطه با عفّت، مى‏فرمايند: «در مقابل عفت، تهتك‏وپرده‏درى مى‏باشد.»4

بنابر آنچه ذكر شد، چنين مى‏توان نتيجه گرفت كه اصطلاحا شخص باعفت كسى است كه از انجام كارهاى ناشايست خوددارى مى‏كند و در مقابل، شخص بى‏عفت كسى است كه از انجام كارهاى ناشايست و زشت هيچ شرم و حيايى ندارد.

پيشينه عفت را مى‏توان از اديان و مكاتب الهى و از منابع اسلامى از جمله قرآن كريم به دست آورد. با بررسى اجمالى آيات قرآن كريم مى‏توان دريافت كه حيا و عفت از بدو خلقت انسان همراه انسان بوده است. خداوند در قرآن در رابطه با داستان آدم و حوا مى‏فرمايد: «فَدَلاَّهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا وَطَفِقَا

يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ الْجَنَّةِ»(اعراف: 22)؛ شيطان آن دو را فريب داد و هنگامى كه از آن درخت خوردند زشتى‏هايشان آشكار شد و شروع كردند تا از برگ درختان بهشت خود را بپوشانند.

عفت از جمله صفاتى است كه خداوند آن را در وجود انسان قرار داده و براى پاسداشت آن راه‏هايى را به انسان معرفى كرده است. مسلما سعادت يك جامعه وابسته به عفت و عفاف آن جامعه است. جامعه‏اى كه عفت و عفاف، سرلوحه مردمش باشد بى‏ترديد، نه تنها به سعادت و كمال اخروى خواهند رسيد، بلكه از مشكلات بى‏عفتى در جامعه خويش در امان خواهند ماند. در خصوص اين موضوع، يعنى راه‏كارهاى گسترش و نهادينه كردن عفاف، اگرچه نگارنده به كتاب و يا پژوهشى مستقل در اين رابطه، دست نيافته است، اما مى‏توان به كتب نهج‏البلاغه و معراج‏السعادة و جامع‏السعادات به عنوان كتاب‏هايى كه به اصل مبحث عفت و عفاف پرداخته‏اند، اشاره نمود.

سؤال اصلى مقاله عبارت است از: چه راه‏كارهايى را مى‏توان براى گسترش و نهادينه كردن عفت برشمرد؟ سؤال فرعى مقاله: ديدگاه اسلام در رابطه با اين راه‏كارها چيست؟ كه تبعا در خلال بيان راه‏كارهاى عفاف، مى‏توان به ديدگاه اسلام در رابطه با اين راه‏كارها پى برد. از اين‏رو، ما در اين مختصر به برخى از راه‏كارهاى اساسى تحقق عفت در جامعه اشاره مى‏كنيم.

ايمان و تقوا بنيان عفّت‏ورزى

مى‏توان ايمان و تقوا را يكى از اساسى‏ترين راه‏كارهاى تقويت عفت برشمرد كه در ميان راه‏كارهاى ديگر از جايگاه ويژه‏اى برخوردار است. كسى كه از ايمان و تقواى الهى برخوردار است به دنبال نافرمانى خداوند نيست. از امام صادق عليه‏السلام سؤال شد كه ايمان چيست؟ فرمودند: ايمان اين است كه شخص به واسطه آن خداوند را اطاعت كند و او را عصيان نكند: «الإيمان أن يطاع اللّه فلا يعصى.»5

بنابراين، تقويت ايمان يكى از راه‏هاى مبارزه با فساد و گناه، بلكه مهم‏ترين آنهاست. تلاش براى بيدارى وجدان‏ها، توجه دادن به خدا و حسابرسى روز جزا، و مسئله عمل و عكس‏العمل در نظام جهان، سبب تقويت ايمان در انسان است. ايمان بازدارنده از گناه، موجب روشن‏بينى، يافتن راه صحيح، حفظ و حراست وجود و مايه تقواست. بايد اين باور و يقين در انسان به وجود آيد كه جهان بى‏حساب و بيهوده آفريده نشده، و آدمى كيفر و پاداش عمل خود را مى‏بيند. كسانى كه معتقد به خداى متعال نيستند و تقوا و ايمان در دلشان استقرار ندارد، دست به هر عمل خلافى مى‏زنند.6 خداوند در قرآن مى‏فرمايد: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ» (يونس: 9)؛ همانا كسانى كه به خدا ايمان آوردند و كارهاى شايسته انجام دادند، خداوند آنها را به واسطه ايمانشان هدايت مى‏كند.

اين آيه به اين مطلب تصريح دارد كه كسى كه ايمان بياورد و كار نيكو انجام دهد، مسلما خداوند به واسطه ايمانش، او را به راه صحيح، هدايت مى‏نمايد و از خطرات حفظ مى‏كند و اين ايمان سبب حفظ و حراست او از گناهان خواهد شد.

خداوند در قرآن كريم داستان حضرت يوسف عليه‏السلام را نقل كرده است. با دقت در اين داستان درمى‏يابيم كه يوسف عليه‏السلام هيچ مانعى كه جلوگير نفسش شود، نداشت، مگر اصل توحيد؛ يعنى ايمان به خدا. حضرت يوسف عليه‏السلام در اين مقام و موقعيت حسّاس و خطرناك، ثبات قدم را از دست نداد و با نفس خود مجاهدتى كرد كه جز از صاحبان قوت و عزم، كه در چنين موقعى رعايت دليل حرمت و قبح را بكنند، ساخته نيست، از يوسف عليه‏السلام، هم در كتب اولين (عهدين) و هم در قرآن، كه بر ساير كتب آسمانى حجت مى‏باشد، به نيكى ياد شده و خداوند او را مدح كرده است، تا آنجا كه در قرآن كريم سوره‏اى تمام را به او و نقل داستانش اختصاص داده و به غير داستان او چيزى آورده نشده تا ياد خير او را در آيندگان زنده بدارد؛ همچنان‏كه درباره جدش ابراهيم عليه‏السلامهمين رفتار را نموده، تا صلحاى بشر تا آخر دهر در عفّت نفس و پاك‏دامنى و استوارى در لغزشگاه‏ها به وى اقتدا كنند.7 بنابراين، آنچه حضرت يوسف را در عرصه عفاف و عفت نفس حفظ كرد و موجب سعادت و سربلندى او گرديد، همان ايمان او بود. حضرت على عليه‏السلامدر رابطه با ايمان و نقش آن در سعادت سعادتمندان مى‏فرمايند: «عُصِمَ السُّعَداءُ بالإيمانِ، و خُذِلَ الأشقِياءُ بالعِصيانِ»؛8 سعادتمندان به سبب ايمان محفوظ ماندند و بدبختان بر اثر عصيان خوار شدند.

بنابراين، يكى از خصيصه‏هاى اساسى ايمان را مى‏توان عفّت و عفاف برشمرد. كسى كه داراى ايمان است مسلما داراى عفت و عفاف نيز مى‏باشد. حضرت على عليه‏السلام مى‏فرمايند: «إِنَّ الْحَياءَ وَ الْعِفَّةَ مِنْ خَلَائِقِ الْإِيمَانِ وَ إِنَّهُمَا لَسَجِيةُ الْأَحْرَارِ وَ شِيمَةُ الْأَبْرَار»؛9 به درستى كه حياوعفت‏ازويژگى‏هاى‏ايمان است و اين دو از خصلت‏هاى انسان‏هاى آزاده و علامت انسان‏هاى خوب مى‏باشد.

حضرت على عليه‏السلام در رابطه با تقوا نيز مى‏فرمايند: «التّقى رئيسُ الاخلاق»؛10 تقوا در رأس همه ارزش‏هاى اخلاقى است.

نقش ايمان و تقوا را نمى‏توان در دست‏يابى به كمالات و ارزش‏هاى والاى انسانى و اخلاقى، بخصوص در عفت و عفت‏ورزى ناديده گرفت؛ چراكه انسان به واسطه ايمان و تقوا به نوعى مصونيت و عصمت دست مى‏يابد. در روايتى از حضرت على عليه‏السلام مى‏خوانيم كه مى‏فرمايند: «بالتّقوى قرنت العصمه»؛11 با تقوا، عصمت همراه شده است.

كسى كه داراى تقواى الهى است و به خدا باور دارد خود را از گناه دور نگه مى‏دارد و خود را به واسطه همين تقواى الهى به گناه آلوده نمى‏كند. آقا جمال‏الدين خوانسارى در معنا و تفسير اين روايت مى‏گويد: به تقوا، «نگه داشته شدن» همراه شده؛ مراد از تقوا، ترس از خدا يا پرهيزگارى، يعنى اجتناب از معاصى، و مراد از نگه داشته شدن، نگه داشته شدن از گناهان است؛ يعنى اينكه كسى كه تقوا داشته باشد خداوند به او لطف مى‏كند و او را از غلبه نفس اماره و هواها و هوس‏هاى آن نگه مى‏دارد و نمى‏گذارد به گناه بيفتد و اگر تقوا نداشته باشد، خداوند به او لطف نداشته و او را به خود واگذار مى‏كند؛ در نتيجه، چنين شخصى مطيع و فرمانبردار خواهش‏هاى خود مى‏گردد و گرفتار معاصى و گناهان مى‏شود.12 انسان كه به حقيقت سرشت و فطرتش كنجكاو و مآل‏انديش و عاقبت‏سنج است و با سرمايه‏هاى انسانى، در برابر خواست‏ها بايد عكس‏العمل نشان دهد و تا آنجا كه به نفع اوست بپذيرد، و آنجايى كه هوا و شهوت به كمال او، خرد او و برترى او لطمه بزند، به هيچ وجه تسليم شهوت نشود و به قوت و قدرت انسانى‏اش او را لجام زند؛ زيرا حيوان جز چشم شهوت‏بين ندارد؛ ولى انسان، چشم عاقبت‏بين نيز دارد، گرچه گاه ممكن است به سوءاختيارش، چشم عاقبت‏بين خود را از دست بدهد و در اين صورت، صورت انسانى دارد، نه ارزش و فصل انسانى و تنها انسان‏هايى از شرف انسانيت محرومند كه شهوت و خواست را آزاد گذارند.13 ارزش چنين انسان‏هايى كه عنان عفت و عفاف نفس را از دست داده و بر مركب شهوات سوار شده‏اند، اگر پست‏تر از حيوانات نباشد، فراتر از آنها نيست؛ چراكه انگيزه اين دو فراتر از شكم و امور مادى‏شان نيست. حضرت على عليه‏السلام در اين‏باره مى‏فرمايد: «همانا تمام حيوانات در تلاش پر كردن شكمند، و درندگان در پى تجاوز كردن به ديگران، و زنان بى‏ايمان تمام همتشان آرايش زندگى و فسادانگيزى در آن است، اما مؤمنان فروتنند، همانا مؤمنان مهربانند، همانا مؤمنان از آينده ترسانند.»14

پيروى از هواى نفس، انسان را به سقوط و انحطاط اخلاقى خواهد كشيد. انبياى الهى منشأ تمام آلودگى‏ها، و علت همه مشكلات، و مايه همه گناهان و تجاوزهاى انسان را آلودگى نفس مى‏دانستند و عقيده داشتند كه اعضا و جوارح انسان ابزار نفس او مى‏باشند. پاكى و ناپاكى آنها وابسته به نفس انسان است، اگر نفسِ انسان، تابع عقل باشد و عقل تابعِ دستورات الهى، چنين انسانى رستگار خواهد شد، ولى اگر انسان به دنبال هواى نفس خود باشد به پست‏ترين و ننگين‏ترين اعمال دست خواهد زد و براى ارضاى خود، از هيچ عمل شرم‏آورى چشم‏پوشى نخواهد كرد.15 حضرت على عليه‏السلام در اين‏باره مى‏فرمايد: «انسان عاقل كسى است كه شهوت خود را ميرانده است.»16

انسانى كه عاقل است به دنبال هوا و هوس خود به راه نمى‏افتد، بلكه در هر حالى و هر جايى عفت نفس خويش را حفظ مى‏كند. چنين انسانى شهوات نفسانى خود را ميرانده است و مسير زندگى خود را نه بر اساس شهوات، بلكه بر پايه عقل بنا نهاده است.

غيرت مردان

غيرت، يكى از اخلاق حميده و ملكات فاضله است و آن عبارت است از دگرگونى حالت انسان از حالت عادى و اعتدال، به گونه‏اى كه وى را براى دفاع و انتقام از كسى كه به يكى از مقدساتش اعم از دين، ناموس و يا جاه و امثال آن تجاوز كرده، از جاى مى‏كَنَد. اين صفت غريزى، صفتى است كه هيچ انسانى به طور كلى از آن بى‏بهره نيست؛ هر انسانى را كه فرض كنيم ـ هر قدر هم كه از غيرت بى‏بهره باشد ـ باز در بعضى از موارد غيرت را از خود بروز مى‏دهد. پس غيرت يكى از فطريات آدمى است، و اسلام هم كه دينى بر اساس فطرت است، امور فطرى را گرفته و تعديل مى‏كند؛ آن مقدارى را كه در حيات بشر لازم و ضرورى است معتبر و واجب مى‏سازد، و آنچه كه نقص و خلل در آن وجود دارد و بشر در زندگى‏اش نيازى بدان ندارد حذف نموده، و از اعتبار مى‏اندازد، و همچنان‏كه مى‏بينيم همين روش را در فطرياتى همچون علاقه به جمع مال و به دست آوردن خوراك و شراب [آشاميدن ]و لباس و همسران و غيره معمول داشته است.17 غيرت از اوصاف و كمالاتى محسوب مى‏شود كه بر پايه آن، حافظ دو نظام خلقت و شريعت است. خداوند از يك‏سو، پرتويى از غيرت خود را در انسان به وديعه نهاد و از سوى ديگر، محرمات و اعمال و رفتارهاى ناپسند و پليد را حرام نمود. نيز انسان را بر نگه‏دارى و پاسداشت ناموس الهى و ناموس جامعه و خويشتن موظف نمود تا هم دين الهى از بدعت‏ها، انحراف‏ها و انزوا مصون بماند و هم ناموس خانواده و اجتماع از ناپاكى‏ها، پليدى‏ها و بى‏بند و بارى‏ها در امان باشند و انسان‏ها از تباهى و انحطاط ناشى از بدى‏ها و پليدى‏هاى باطنى محفوظ بمانند و در نتيجه، هدف از آفرينش انسان تحقق يابد. غيرت از سجيه‏هاى اخلاقى است و بايد همچون ديگر فضايل و ارزش‏ها شكوفا شده و پرورش يابد. تنها عامل شكوفايى غيرت، دين و ايمان است؛ بدين معنا كه هرقدر ميزان دين و ايمان افزايش يابد به همان نسبت ميزان غيرت در شخصيت انسان افزايش مى‏يابد.

از مجموع آنچه ذكر شد اين نكته به دست مى‏آيد كه دو گونه غيرت وجود دارد: غيرت دينى كه عبارت است از كمال و فضيلتى الهى كه موجب پاس‏دارى از ارزش‏هاى اسلامى و انسانى و انگيزه مبارزه با ضد ارزش‏ها مى‏شود و ديگرى غيرت ناموسى كه عبارت است از سرشت و الهامى فطرى و سجيه نيك انسانى در مرد براى حفظ عفت و ارزش خانواده خود و جامعه به منظور صلاح و رستگارى نسل و فرزندان در جامعه.18 مسئله غيرت از جمله مسائلى است كه در روايات مورد تأكيد و سفارش فراوان قرار گرفته است. پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهمى‏فرمايند: «هرگاه مرد غيرت نداشته باشد قلب او وارونه است.»19

در برخى روايات، از مرد بى‏غيرتى كه نسبت به همسر خود غافل است، به عنوان «ديوث» نام برده شده و مورد لعنت پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله قرار گرفته است. در اين‏باره در كتاب فقه الرضا عليه‏السلام از پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله روايت شده كه: «پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهكسى را كه نسبت به همسر خود غافل است لعنت كرده و او ديوث است.»20

در روايتى، گويا وقتى حضرت على عليه‏السلام متوجه مى‏شوند كه بعضى از زنان در كوچه و بازار شانه به شانه مردان نامحرم رفت و آمد مى‏كنند نسبت به بى‏غيرتى مردان آنها با تعبير عتاب‏آلود مى‏فرمايند: «آيا حيا نمى‏كنيد و غيرت نداريد؟! زنان شما در بازارها مزاحم مردان نامحرم مى‏شوند.»21

در روايت ديگرى از حضرت على عليه‏السلام در اين‏باره اين‏گونه روايت شده: «اى اهل عراق! به من خبر داده شده كه زنان شما با مردان بيگانه در راه برخورد مى‏كنند، آيا حيا نداريد؟» سپس فرمودند: «خداوند كسى را كه غيرت ندارد لعنت كرده است.»22

امام صادق عليه‏السلام در رابطه با غيرت مى‏فرمايند: «انّ الغيره من الايمان»؛23 غيرت از ايمان شخص نشأت مى‏گيرد.

از اين روايت مى‏توان نتيجه گرفت كه هرقدر ايمان فرد قوى‏تر باشد غيرتش هم بيشتر است و متقابلاً هرقدر ايمان فرد ضعيف باشد، از غيرت كمترى برخوردار است. از سوى ديگر، همان‏گونه كه بيان گرديد، حضرت على عليه‏السلام مى‏فرمايند: «إِنَّ الْحَياءَ وَ الْعِفَّةَ مِنْ خَلَائِقِ الْإِيمَانِ.»24 بنابراين، همين سخن را در رابطه بين حيا و عفت با ايمان نيز مى‏توان قائل شد. از اميرالمؤمنين عليه‏السلام روايت شده كه فرمودند: «ارزش مرد به اندازه همت اوست و عفت و پاك‏دامنى‏اش به اندازه غيرت او.»25

در روايتى ديگر، حضرت على عليه‏السلام ضمن توصيه و سفارش به اصحاب خود مبنى بر لزوم غيرت و پاك‏دامنى، به نكته ظريفى نيز اشاره دارند كه بسيارى از بى‏عفتى‏ها ناشى از جهل و غفلت انسان است. حضرت خطاب به كسى كه داراى همسر است و زن ديگرى نظرش را جلب كرده، او را متوجه اين نكته مى‏كند كه همسرش چيزى كمتر از ديگران ندارد؛ منتها شيطان زن ديگرى را در نظر او جلوه داده است.

اولين نگاه به زن نامحرم كه ناخودآگاه بيفتد اشكالى ندارد، ولى با نگاه ديگر آن را دنبال نكنيد و از فتنه بپرهيزيد؛ هرگاه يكى از شما زنى را ديد و از ديدن او به تعجب افتاد بايد به همسر خودش مراجعه كند؛ چراكه نزد همسرش همانند آن چيزى است كه از آن زن بيگانه ديده است و نبايد شيطان را به قلبش راه بدهد و اگر اين شخص داراى همسر نيست، دو ركعت نماز بخواند و خدا را حمد كند و بر پيامبر و آل او صلوات بفرستد، سپس از فضل خداوند درخواست كند تا خداوند به واسطه رحمتش برايش آنچه را كه او را بى‏نياز مى‏كند، مباح كند.26

به گفته شهيد مطهّرى غيرت نوعى پاسبانى است كه آفرينش براى مشخص بودن و مختلط نشدن نسل‏ها در وجود بشر نهاده است. سرّ اينكه مرد حساسيت فوق‏العاده‏اى در جلوگيرى از آميزش همسرش با ديگران دارد اين است كه خلقت مأموريتى به او داده تا نسب را در نسل آينده حفظ كند. پيشنهاد اينكه انسان به عنوان مبارزه با خودخواهى، غيرت را كنار بگذارد درست مانند اين است كه به انسان پيشنهاد شود غريزه علاقه به فرزند، بلكه به طور كلى، مطلقِ حسّ ترحّم و عاطفه انسانى را به عنوان اينكه يك ميل نفسانى است ريشه‏كن كند. در صورتى كه اين يك ميل نفسانى در درجات پايين حيوانى نيست، بلكه يك احساس عالى بشرى است. غيرت احساس خاصى است كه قانون خلقت براى تحكيم اساس زندگى خانوادگى، كه يك زندگى طبيعى است نه قراردادى، ايجاد كرده است.27 انسان هرچه در گرداب شهوات فرو رود و عفاف و تقوا و اراده اخلاقى را از دست بدهد، احساس غيرت در درونش ناتوان مى‏شود. غيرت يك شرافت انسانى و يك حساسيت انسانى نسبت به پاكى و طهارت جامعه است. انسان غيور همان‏گونه كه به انحراف اطرافيان و نزديكان خود راضى نمى‏شود، به انحراف و انحطاط ناموس ديگران نيز راضى نمى‏گردد.28

بنابراين، غيرت يك صفت و ارزش اخلاقى است كه هر كس از آن برخوردار باشد شايسته احترام و تكريم است. در روايتى آمده است: در يكى از جنگ‏ها تعدادى اسير را خدمت پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهآوردند. پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله دستور دادند همه بجز يك نفر از آنها را بكشند. آن مرد اسير سؤال كرد: چرا مرا رها كردى؟ پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله در جواب آن مرد فرمودند: جبرائيل از طرف خداوند به من خبر داد كه در تو پنج صفت نيكو وجود دارد كه خدا و رسولش، آنها را دوست دارند: غيرت شديد تو نسبت به خانواده‏ات، سخاوت، راست‏گويى، حسن خلق و شجاعت. وقتى آن مرد اينها را شنيد، مسلمان شد و همواره با پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهبود تا اينكه به فيض شهادت نايل آمد.29

بنابراين، انسان غيرتمند كسى است كه علاوه بر مراقبت از خانواده خود در برابر ناملايمات و انحرافات، نسبت به ناموس ديگران نيز بى‏تفاوت نيست. البته از اين نكته نبايد غافل شد كه سخت‏گيرى‏هاى بى‏مورد و بى‏جا نه تنها نشانه غيرتمندى نيست، بلكه مورد تأييد اسلام نيز نمى‏باشد. حضرت على عليه‏السلام در نهج‏البلاغه در نامه‏اى خطاب به فرزندش امام حسن عليه‏السلام چنين مى‏فرمايد: «بپرهيز از غيرت نشان دادن بى‏جا كه زن درستكار را به نادرستى، و پاكدامن را به شك و ترديد مى‏كشاند.»30

حجاب و پوشش

حجاب به عنوان عامل بازدارنده انسان از خودآرايى‏هاى غيرمنطقى و بى‏حدّ و مرز، يكى از دستورهاى دين مبين اسلام است كه حكم آن پس از اتمام كليه احكام اعتقادى و بنيادى دين، در مدينه بر پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله نازل شد. نزول حكم حجاب پس از انديشه‏دار شدن اعتقادات نمود تكاملى بودن اين فرمان است. اگر پايه‏هاى بنيادهاى اعتقادى بر سنگ‏بناى محكمى نهاده شده باشد، درك و به كاربردن حجاب بسيار راحت و سريع صورت خواهد گرفت.31 خداوند در قرآن در رابطه با حجاب مى‏فرمايد: «وَقُل لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاء بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاء بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُوْلِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاء وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِن زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.» (نور: 31)

خداوند در اين آيه به مسئله حجاب كه از ويژگى‏هاى زنان است، ضمن سه جمله مى‏فرمايد:

1. آنها نبايد زينت خود را آشكار سازند جز آن مقدار كه طبيعتا ظاهر است: «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا.» زنان حق ندارند زينت‏هايى كه معمولاً پنهانى است آشكار سازند، هرچند اندامشان نمايان نشود و به اين ترتيب، آشكار كردن لباس‏هاى زينتى مخصوصى را كه در زير لباس عادى يا چادر مى‏پوشند مجاز نيست؛ چراكه قرآن از ظاهر ساختن چنين زينت‏هايى نهى كرده است.

2. دومين حكمى كه در آيه بيان شده اين است: آنها بايد خمارهاى خود را بر سينه‏هاى خود بيفكنند. «وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ.»خمر، جمع خِمار (بر وزن حجاب) در اصل به معناى پوشش است، ولى معمولاً به چيزى گفته مى‏شود كه زنان با آن سر خود را مى‏پوشانند (روسرى). جيوب، جمع جيب (بر وزن غيب) به معناى يقه پيراهن است كه از آن تعبير به گريبان مى‏شود و گاه به قسمت بالاى سينه به تناسب مجاورت با آن نيز اطلاق مى‏گردد. از اين جمله استفاده مى‏شود كه زنان پيش از نزول آيه، دامنه روسرى خود را به شانه‏ها يا پشت سر مى‏افكندند، به گونه‏اى كه گردن و كمى از سينه آنها نمايان مى‏شد. قرآن دستور مى‏دهد روسرى خود را بر گريبان خود بيفكنند تا هم گردن و هم آن قسمت از سينه كه بيرون است مستور گردد.

3. در سومين حكم، مواردى را كه زنان مى‏توانند در آنجا حجاب خود را برگيرند و زينت پنهان خود را آشكار سازند با اين عبارت شرح مى‏دهد: آنها نبايد زينت خود را آشكار سازند «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ»، مگر در دوازده مورد؛ از قبيل شوهر و فرزندان و... .32 حضرت على عليه‏السلام در سفارش و وصيت خود به امام حسن عليه‏السلام ضرورت حجاب را براى زنان بيان فرموده، آن را عاملى براى حفظ و سلامتى آنان برمى‏شمارند. ايشان مى‏فرمايند: «در پرده حجاب نگاهشان دار، تا نامحرمان را ننگرند؛ چراكه سخت‏گيرى‏درپوشش،عامل‏سلامت‏واستوارى‏آنان‏است.»33

بنابراين، نقش حجاب را به عنوان يكى از راه‏كارهاى برقرارى عفت و عفاف در جامعه نمى‏توان ناديده گرفت؛ چراكه در پرتو بى‏حجابى شاهد بروز و رواج بى‏عفتى در جامعه خواهيم بود و نمونه‏هاى آن را در جوامع غربى هر روزه شاهد هستيم.

عفاف در سايه وراثت و تربيت

شخصيت انسان تحت تأثير وراثت و محيط شكل مى‏گيرد و شخصيت فرد رفتارهاى انسان را در قالب خاصى قرار مى‏دهد. والدين از سويى، به واسطه عوامل ارثى بر كودك تأثير مى‏گذارند و از سوى ديگر، چون بخش عمده‏اى از زندگى فرد در محيط خانواده قرار مى‏گيرد، تبعا تأثير زيادى بر روى فرد مى‏گذارد. نقش خانواده در تربيت فرزندان چيزى نيست كه كسى از آن بى‏خبر باشد و يا آن را انكار كند.34 در ايجاد و ظهور هر پديده‏اى، برخى عوامل وجود دارد كه در هنگام بروز پديده نمايان نيستند، اما با بررسى دقيق مى‏توان به وجود آنها پى برد. عوامل وراثتى در زمينه‏سازى براى بروز تربيت جهشى ـ به اين معنا كه برخى از مؤلفه‏ها در روند تربيت شخص تأثيرگذار است و باعث شتاب در تربيت شخص مى‏باشد، به گونه‏اى كه شايد كاملاً ملموس و محسوس نباشد ـ نقش زيربنايى دارد. منظور از وراثت اين است كه قبلاً زمينه بعضى از صفات و خصوصيات و تفاوت‏هاى فردى كه در انسان مشاهده مى‏شود، در سلول‏هاى نطفه والدين فراهم بوده است و از اين طريق به فرزندان انتقال مى‏يابد. همين ويژگى‏هاست كه مسير رشد و نمو و تشكيل شخصيت آينده فرد را در داخل و خارج رحم تعيين مى‏كند.35 مى‏توان گفت: خانواده كوچك‏ترين و اولين محيطى است كه در اين زمينه نقش ايفا مى‏كند. صرف‏نظر از پيشرفت فناورى و ارتباطات كه امروزه مرزهاى خانوادگى و جغرافياى را از سر راه خود برداشته، نهادها و مراكز آموزشى در رتبه دوم تأثيرگذارى بر رفتار انسان به شمار مى‏آيند.36 بنابراين، نمى‏توان تأثير وراثت و تربيت را ناديده گرفت. جالب است كه در روايات به وراثت نيز توجه شده است. حضرت على عليه‏السلام مى‏فرمايند: نيكويى خوى‏ها دليل گرامى بودن ريشه‏هاست؛ يعنى دليل گرامى بودن اصل و نسب صاحب آن است و نشان بزرگ زادگى اوست.37

رسول اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله مى‏فرمايند: «انظر فى اىّ شى‏ء تضع ولدك فانّ العرق دسّاس.» اين حديث در كمال صراحت از قانون وراثت سخن گفته و از عامل آن به كلمه «عرق» تعبير نموده است. پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله به پيروان خود توصيه مى‏كند كه ببينيد نطفه خودتان را در چه محلى مستقر مى‏كنيد؛ از قانون وراثت غافل نباشيد، توجه كنيد زمينه پاكى باشد تا فرزندانتان وارث صفات ناپسند نشوند.38 اگر مرد و زن، از سجاياى انسانى و الهى برخوردار باشند، نطفه آنها حامل بذرهاى فضايل اخلاقى است، و اگر داراى صفات زشت انسانى باشند، نطفه آنها حامل بذرهاى رذايل اخلاقى است و اگر فضايل و رذايل را توأمان داشته باشند، نطفه آنها حامل تركيبى از بذرهاى هر دو نوع صفت است. يك مزرعه در صورتى سبز و خرم و پرثمر خواهد بود كه داراى زمين مستعد و پاك و آماده براى زراعت باشد نه شوره‏زار و لجن‏زار، و نيز بايد از نعمت بذر سالم بهره‏مند باشد. زمين دل همسران نيز بايد از آلودگى‏هاى رذايل اخلاقى و غيرانسانى و آثار بد گناه و نافرمانى خداوند پاك بوده و به صفات و سجاياى اخلاقى آراسته باشد تا با بذرافشانى، شايستگى مقام پدر و مادر شدن و تربيت نسل سالم و پاك را داشته باشند و از راه وراثت سيرت نيك خود را به فرزندان منتقل نموده و زمينه را براى رشد و تربيت شايسته فراهم آورند. خداوند نيز به اين نكته در قرآن كريم اشاره كرده، مى‏فرمايد: «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ لاَ يَخْرُجُ إِلاَّ نَكِدا» (اعراف: 58)؛ سرزمين پاك و طيب گياه و ثمره‏اش به فرمان الهى مى‏رويد، ولى زمين ناپاك و خبيث جز گياه ناچيز و بى‏ارزش نمى‏روياند. اين همان قانون وراثت است كه خداوند به آن اشاره نموده است.39

محمد حنفيه، در جنگ جمل علمدار لشكر بود. على عليه‏السلام به او فرمان حمله داد. محمد حنفيه حمله كرد، ولى دشمن با ضربات نيزه و تير جلوى او را گرفت. از اين‏رو، محمد از پيشروى بازماند. حضرت خود را به او رساند و فرمودند: «از ضربات دشمن مترس، حمله كن!» محمد قدرى پيشروى كرد، ولى باز متوقف شد. على عليه‏السلاماز ضعف فرزندش سخت آزرده‏خاطر شد، نزديك آمد و با قبضه شمشير به دوش او كوبيد و فرمود: «اين ضعف و ترس را از مادرت ارث برده‏اى؛ يعنى من كه پدر تو هستم ترسى ندارم؛ اگر مادر شريف پر فضيلتى همچون صديقه اطهر ميداشتى نمى‏ترسيدى، اين ترس را از مادر ضعيف خود ارث برده‏اى.»40 بنابراين، نقش وراثت و ريشه و اصل را نمى‏توان در تشكيل شخصيت يك فرد ناديده گرفت. بسيارى از صفات خوب يا بد ريشه در اصالت خانوادگى فرد دارند. به همين دليل، در روايات بر اين نكته تأكيد شده كه انسان نبايد با هر خانواده‏اى وصلت كند. امام صادق عليه‏السلام مى‏فرمايند: «از خاندان صالح همسر بگيريد كه نطفه اثر (پنهانى) دارد؛ يعنى صفات و حالات والدين از راه نطفه به فرزند مى‏رسد.»41

از اين‏رو، والدين هم از نظر وراثت و هم از نظر تربيتى، نقش بسزايى در تكامل شخصيت انسان دارند، اما از نظر اهميت نقش اين دو بايد گفت: نقش مادر مهم‏تر و پررنگ‏تر از نقش پدر است. مادر داراى دو گونه نقش و تأثير درباره شخصيت انسان است: نقش وراثتى و نقش محيطى. در جنبه وراثت همه آنچه كه مربوط به ويژگى جسمى و روانى او و گذشتگان است از طريق ژن‏ها و از مجراى مادر به فرد منتقل مى‏شود. اين صفات و شرايط جسمانى به گونه‏اى است كه در تمام مدت حاملگى و حتى در دوران شيردهى با طفل همراه است؛ در حالى كه نقش وراثتى پدر پس از انعقاد نطفه پايان مى‏پذيرد و انتقال بعدى در اين دسته از صفات مطرح نيست. در آنچه كه مربوط به محيط مى‏شود، طفل بيشتر تحت تأثير محيط رحم، حجم و فشار و ويژگى‏هاى شيميايى آن است تا محيط خارجى و بيرون رحم. طرز فكرها، خوى‏ها و رفتارهاى مادر براى كودك درس است؛ از مادر نسبت به زندگى ديد پيدا مى‏كند و در سايه ديدن نقش‏هاى خوب و بد او، الگو گرفته و صاحب فرهنگ مى‏شود.42 از اين‏رو، امام صادق عليه‏السلاميكى از سعادت‏هاى انسان را داشتن مادرى عفيف و باعفاف برمى‏شمارند؛ چراكه مسلما عفاف و عفت مادر در زندگى فرزند خالى از تأثير نيست. امام صادق عليه‏السلام مى‏فرمايد: «خوشا به‏حال‏كسى‏كه‏مادرش‏عفيف‏وداراى‏عفت‏است.»43

بنابراين، نقش وراثت و خانواده در تربيت و عفاف و شخصيت يك فرد خالى از تأثير نيست. خانواده عفيف و بخصوص مادر عفيف، فرزندانى عفيف و درستكار را به جامعه تحويل خواهد داد. بسيارى از ناهنجارى‏هايى كه ما در جامعه شاهد آن هستيم به خانواده و نوع نگرش آنها به مسائل زندگى بازمى‏گردد كه بازخورد اين تفكرات، هنجارها و يا ناهنجارى‏هايى است كه همه آنها را مى‏توان در فردى كه در اين خانواده پرورش يافته است مشاهده كرد.

امام صادق عليه‏السلام در روايتى به نقش تربيت و خانواده در تعيين سرنوشت انسان اشاره كرده، مى‏فرمايند: «هيچ كودكى نيست مگر اينكه بر اساس فطرت پاك الهى به دنيا مى‏آيد، ولى اين پدر و مادر او هستند كه او را يهودى يا نصرانى و يا مجوسى مى‏كنند.»44

البته آنچه در رابطه با صفات موروثى ذكر شد به اين معنا نيست كه صفات و سرشت‏هاى موروثى قابل تغيير نيست؛ چراكه عادات تربيتى و تمرين‏هاى پيگير پرورشى به قدرى قوى و نيرومند است كه مى‏تواند بر سرشت‏هاى موروثى غلبه كند و وضع تازه‏اى را به وجود آورد. ريه آدمى طبعا براى استنشاق هوا ساخته شده است. كسى كه براى اولين بار سيگار مى‏كشد و دود را به اعماق ريه مى‏فرستد، منقلب مى‏شود، سرش گيج مى‏رود، سرفه مى‏كند و...؛ زيرا ريه براى دود ساخته نشده است، ولى در اثر تكرار رفته رفته معتاد مى‏شود؛ گويى ريه طبع اولى و سرشت اصلى خود را فراموش مى‏كند؛ چيزى كه مايه تنفّر و انزجار بود، اينك وسيله لذت و خشنودى شده است. انبياى الهى نيامده‏اند كه ديوانه مادرزاد را عاقل كنند يا احمق‏هاى بالفطره را نابغه بسازند؛ زيرا اين كارها شدنى نيست و اين صفات قطعى و غيرقابل تغيير است. انبيا مى‏خواهند از راه تربيت صحيح نسبت به صفات قابل تغيير، مردم را تحت مراقبت ايمانى و عملى قرار دهند و آنان را به راه سعادت و كمال انسانى رهبرى كنند؛ كسانى را كه داراى اصالت خانوادگى و وارث صفات پسنديده هستند حمايت كنند، و فضايل نيكوى آنها را از قوّه به فعليت برسانند تا در مسير زندگى از صراط مستقيم خارج نشوند و سرمايه‏هاى موروثى خود را در اثر تربيت بد از دست ندهند. كسانى را هم كه پدر و مادرشان افرادى آلوده و بداخلاق بوده‏اند و از آنان زمينه‏هاى پستى و ناپاكى به ارث برده‏اند، با تربيت صحيح به تدريج استعدادهاى نادرستشان را خاموش و به وسيله تعاليم الهى، فضيلت و پاكى را به صورت طبع دوّمى در آنها احيا نمايند.45

تعديل غرايز

از جمله راه‏كارهاى عفاف، تعديل غرايز است. اسلام براى ايجاد عفّت، غريزه شهوت را سركوب نكرده و از بين نبرده است، بلكه آن را تعديل فرموده و به مسير صحيح هدايت نموده است. اسلام نه موافق با شيوه‏هاى هنرى و رياضت‏هاى آن است و نه با مسيحيت كنونى و رهبانيت آن توافقى دارد، بلكه در اين مورد از دو شيوه ارزنده استفاده كرده است: يكى، پيش‏گيرى از انحراف و ديگرى، هدايت به مسير صحيح، مى‏توان گفت: هر دو شيوه مزبور در اين آيه خلاصه شده است: «وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحا حَتَّى يُغْنِيَهُمْ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ» (نور: 33)؛ و كسانى كه امكانى براى ازدواج نمى‏يابند، بايد پاك‏دامنى پيشه كنند تا خداوند از فضل خود آنان را بى‏نياز گرداند.

در اين آيه، هم به ازدواج اشاره شده و آن را پديده فضل الهى معرفى مى‏كند و هم به پيش‏گيرى از انحراف، كه عبارت است از رعايت عفّت و پاك‏دامنى.46 اسلام در رابطه با شهوات به رويكرد تعديلى آن روى آورده نه اينكه اساس آن را نفى كرده باشد؛ چراكه هر چيزى را كه خداوند خلق كرده فى‏حد نفسه، مطلوب و از اين نظر كه منسوب به خداوند است نيكو مى‏باشد. راه‏كار اسلام براى جلوگيرى بى‏حد و حصر و افسارگسيخته شهوات، توصيه و سفارش به اعتدال است؛ چراكه افراط در شهوات نتيجه‏اى جز سقوط و انحطاط در پى نخواهد داشت. حضرت على عليه‏السلام در اين‏باره مى‏فرمايند: «بپرهيزيد از غالب شدن شهوات بر دل‏هايتان؛ چراكه ابتداى آن، بندگى و نهايت آن، سقوط و بدبختى است.»47

كسى كه در شهوات و بى‏عفتى‏ها غرق مى‏شود بايد به اين عاقبت نيز بينديشد كه چيزى جز گمراهى و بدبختى نصيبش نخواهد شد. اهميت تعديل غرايز چيزى نيست كه نياز به برهان داشته باشد. كسى كه در اهميت آن دچار شك و ترديد باشد، يا خود را به غفلت زده است و يا اينكه در قلب و دلش مرض و غرضى دارد كه به دنبال بى‏عفتى و ترويج شهوات و بى‏بند و بارى است. مسلما چنين كسى با چنين ديدى، از اعوان و انصار شيطان است و در دنيا و آخرت دچار عذاب و لعنت الهى خواهد بود. خداوند در قرآن مى‏فرمايد: «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (نور: 19)؛ كسانى كه دوست دارند زشتى‏ها در ميان مردمِ باايمان شيوع يابد، عذاب دردناكى براى آنان در دنيا و آخرت است.

همه دانشمندان جهان و تمام ملل و اقوام به اين اصل عقيده دارند كه در زندگى اجتماعى بشر لازم است تمام غرايز تعديل گردد و خواهش‏هاى نفسانى انسان به طور محدود و با اندازه‏گيرى صحيح اعمال شود. در مواقع زيادى بين خواهش‏هاى نفسانى و مصلحت‏هاى اجتماعى تضاد غيرقابل اجتنابى وجود دارد كه براى حفظ نظم اجتماع، راهى جز چشم‏پوشى از خواهش‏هاى ناروا نيست. بشر بايد براى ارضاى تمايلات نفسانى خود در زندگى اجتماعى، از آزادى مطلق و بدون قيد و شرط صرف‏نظر نمايد و به خواسته‏هاى خود در حدود مصالح اجتماعى جامه عمل بپوشاند. در اسلام نيز مردم در ارضاى غرايز و خواهش‏هاى نفسانى خود مانند ديگر تمدن‏هاى مادّى محدود هستند، با اين تفاوت كه هدف دنياى مادّى تنها تأمين آسايش زندگى است و در آنجا سلب آزادى از اعمال غرايز در حدود و چارچوب مصلحت‏هاى مادّى و نظم و انضباط است، ولى در اسلام علاوه بر اين هدف، هدف بالاترى نيز وجود دارد و آن رسيدن به كمالات و ارزش‏هاى والاى انسانى است كه اساس زندگى بشر را تشكيل مى‏دهد.48 مى‏توان گفت: اسلام براى تحقق تعديل غرايز، كه يكى از راه‏كارهاى تحقق عفاف در جامعه است، راه‏كارهايى نيز براى تعديل غرايز پيش روى انسان قرار داده است. براى نمونه، عفت و پاكى را يك ارزش قلمداد نموده و براى آن جايگاه ويژه‏اى قرار مى‏دهد. با بررسى اجمالى آيات و روايات، به خوبى مى‏توان به اين نكته دست يافت. پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهدر اين‏باره مى‏فرمايند: «خداوند انسان باحيا و بردبار و عفيفِ عفّت‏ورز را دوست مى‏دارد.»49

نكته جالبى كه در رابطه با اين روايت وجود دارد و مرحوم شيخ عباس قمى در كتاب شريف سفينه‏البحار به عنوان يكى از احتمالات در ذيل روايت مطرح نموده، اين است كه عفيف، كسى است كه داراى خلق و خوى باعفت و عفاف است و متعفّف كسى است كه خود را به عفت مى‏زند و اين‏گونه وانمود مى‏كند كه داراى عفت است و خود را به تكلّف مى‏اندازد كه باعفت است.50 اين حديث بيانگر اين است كه خداوند حتى كسى را كه خود را به عفت مى‏زند و اين‏گونه وانمود مى‏كند، دوست دارد.

در رابطه با عفاف و تعديل غرايز، روايات و آيات متعددى وجود دارند كه مى‏توان آنها را به سه دسته كلى تقسيم كرد:

1. راه‏كارهاى تبشيرى و تشويقى؛

2. راه‏كارهاى تنذيرى و ترعيبى؛

3. راه‏كارهاى بازدارنده.

حضرت على عليه‏السلام در نهج‏البلاغه در رابطه با شخص عفيف مى‏فرمايد: «لكاد العفيف ان يكون ملكا من الملائكه»؛51 آنچنان نزديك است كه گويى شخص عفيف فرشته‏اى از فرشتگان است.

اين دسته از راه‏كارها را مى‏توان «راه‏كارهاى تبشيرى و تشويقى» ناميد.

از سوى ديگر، به انسان خطرات شهوات و بى‏عفتى را گوشزد كرده است. امام صادق عليه‏السلام به نقل از پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله مى‏فرمايند: «بيشترين چيزى كه باعث جهنمى شدن‏امت‏من‏مى‏شوددوچيزِميان‏تهى‏است:شكم‏وعورت.»52

آن حضرت در روايتى ديگر مى‏فرمايند: «دورترين چيزى كه بنده را از خدا دور مى‏كند اين است كه براى بنده چيزى مهم‏تر از شكم و عورتش نباشد.»53

حضرت على عليه‏السلام نيز مى‏فرمايند: «غالب شدن شهوات و ناپاكى و بى‏عفتى، عصمت و پاكى را از بين مى‏برد و هلاكت را به دنبال دارد.»54

نيز حضرت در روايتى مى‏فرمايند: «كسى كه در شهوات گوشش به نفسش باشد و پيروى از شهوات كند، نفس خود را در هلاكت و بدبختى كمك نموده است.»55

اين دسته از راه‏كارها را نيز مى‏توان به «راه‏كارهاى تنذيرى و ترعيبى» نام‏گذارى كرد.

از طرفى، دستوراتى براى تعديل غرايز به كار بسته كه خود شامل توصيه‏ها، سفارش‏هايى در اين جهت، قوانين بازدارنده و حدود و... است كه مى‏توان تحت عنوان «راه‏كارهاى بازدارنده» دسته‏بندى كرد. براى نمونه، خداوند در قرآن به مؤمنان دستور مى‏دهد از نگاه به نامحرم پرهيز كنند؛ آنجا كه مى‏فرمايد: «قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ»(نور: 30و31)؛ به مؤمنان بگو چشم‏هاى خود را (از نگاه به نامحرمان) فرو گيرند، و عفاف خود را حفظ كنند. اين براى آنان پاكيزه‏تر است. خداوند از آنچه انجام مى‏دهيد آگاه است! و به زنان باايمان بگو چشم‏هاى خود را (از نگاه هوس‏آلود) فرو گيرند.

امام صادق عليه‏السلام براى جلوگيرى از بى‏عفتى، به زمينه بروز گناه اشاره كرده و توجه انسان را به اين نكته جلب مى‏كند كه انسان بايد زمينه گناه و بى‏عفتى را براى خودش به وجود نياورد. ايشان مى‏فرمايند: «نگاه نامشروع و حرام از تيرهاى مسموم ابليس است و چه بسا نگاهى كه حسرتى طولانى را به دنبال دارد.»56

نتيجه‏گيرى

از آنچه گفته شد به دست مى‏آيد كه:

1. عفت و عفاف، يك ارزش است كه در كنار ايمان و عبادت قرار گرفته و در تعاليم اسلامى راه‏كارهايى نيز براى تحقق اين ارزش به انسان معرفى شده است.

2. با تدبّر در قرآن و روايات و آگاهى از معنا و مفهوم دقيق عفّت و آثار فردى و اجتماعى آن و همچنين راه‏كارهايى كه در دين براى رسيدن به اين صفت والاى انسانى وجودداردوباعمل‏به‏آنها، مى‏توان صاحب اين ارزش اخلاقى شد و ملكه عفّت را در نهاد خويش مشاهده كرد.

3. اين نوشتار، با تبيين اجمالى برخى از راه‏كارهايى كه در راستاى گسترش و نهادينه شدن عفاف در جامعه مى‏توان برشمرد، نتايج ذيل را به عنوان برخى از اين راه‏كارها مطرح نمود:

الف. ايمان و تقوا كه از اساسى‏ترين بنيان‏ها و راه‏كارهاى گسترش عفاف مى‏باشند؛

ب. غيرت مردان؛

ج. حجاب و پوشش؛

د. وراثت و تربيت؛

ه . تعديل غرايز.

از ديدگاه اسلام، اين راه‏كارها در جهت تقويت و حفظ عفاف در جامعه و آحاد افراد آن نقش بسزايى دارد و با بررسى اجمالى آيات و روايات، به خوبى مى‏توان دريافت كه همواره توصيه اسلام بر حفظ و حراست آنها بوده است. در پايان بايد به اين نكته نيز اشاره كرد كه متأسفانه با كم‏رنگ شدن ايمان و تقوا در سطح جوامع امروزى، بخصوص در جوامع غربى، اين صفت نيز روز به روز كم‏رنگ و كم‏رنگ‏تر مى‏شود.

صاحبان علم و انديشه اسلامى بايد هر چه زودتر و سريع‏تر عزم خود را در اين زمينه به كار گرفته و با القاى اين مفاهيم در اذهان مردم، جامعه را از سقوط و انحطاط و ارزش‏هاى اخلاقى حفظ نمايند؛ چراكه اين افراد هستند كه جوامع را تشكيل مى‏دهند.

انشاء اللّه در پرتو انوار الهى حضرت ولى‏عصر (عج) بتوانيم در اين راه قدمى هرچند كوتاه برداريم و دل آن حضرت را خشنود و راضى نماييم.

··· منابع

ـ نهج‏البلاغه، ترجمه محمد دشتى، چ سوم، قم، لقمان، 1379.

ـ ابى‏الحديد معتزلى، عبدالحميدبن، شرح نهج‏البلاغه، قم، كتابخانه آيت‏اللّه مرعشى نجفى، 1404ق.

ـ انصاريان، حسين، بر بال انديشه، قم، دارالعرفان، 1383.

ـ بحرينى، محمدرضا، اخلاق ايمانى، تهران، صدوق، 1363.

ـ تميمى آمدى، عبدالواحدبن محمد، غررالحكم و دررالكلم، ترجمه مصطفى درايتى و حسين درايتى، چ دوم، قم، دفتر تبليغات اسلامى، 1378.

ـ تميمى آمدى، عبدالواحدبن محمد، غررالحكم و دررالكلم، شرح آقا جمال‏الدين خوانسارى، تهران، دانشگاه تهران، 1366.

ـ ثابت، حافظ، تربيت جنسى در اسلام، قم، مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى، 1385.

ـ جمعى از نويسندگان، مجموعه مقالات همايش تربيت دينى در جامعه اسلامى معاصر، قم، مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى، 1388.

ـ حرّ عاملى، محمدبن حسن، وسائل‏الشيعه، قم، آل‏البيت، 1409ق.

ـ راغب اصفهانى، المفردات فى غريب القرآن، تهران، مكتبه‏المرتضويه، بى‏تا.

ـ شوشترى، زهرا، «ماجراى غم‏انگيز روشن‏فكرى در ايران»، كتاب زنان، ش 13، پاييز 1380، ص 140ـ149.

ـ صدوق، محمدبن على، علل‏الشرايع، قم، مكتبه الداورى، بى‏تا.

ـ ـــــ ، من لايحضره‏الفقيه، چ سوم، قم، جامعه مدرسين، 1413ق.

ـ طباطبائى، سيد محمدحسين، تفسير الميزان، ترجمه سيد محمدباقر موسوى همدانى، چ پنجم، قم، انتشارات اسلامى، 1374.

ـ طبرسى، فضل‏بن حسن، مشكاه‏الانوار فى دررالاخبار، چ دوم، نجف اشرف، كتابخانه حيدريه، 1385.

ـ ـــــ ، مكارم الاخلاق، چ چهارم، قم، شريف رضى، 1412ق.

ـ عبدخدايى، محمدهادى، اخلاق پزشكى، قم، سازمان تبليغات اسلامى، 1371.

ـ عروسى حويزى، عبدعلى بن جمعه، تفسير نورالثقلين، تحقيق سيد هاشم رسولى محلاتى، چ چهارم، قم، اسماعيليان، 1415ق.

ـ فلسفى، محمدتقى، الحديث، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، 1368.

ـ ـــــ ، گفتار فلسفى كودك از نظر وراثت و تربيت، چ دوم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، 1379.

ـ قائمى، على، خانواده و دشوارى‏هاى رفتارى كودكان، چ هشتم، تهران، انجمن اولياء و مربيان، 1382.

ـ قمى، شيخ عباس، سفينه‏البحار، چ چهارم، قم، اسوه، 1427ق.

ـ كلينى، محمدبن يعقوب، اصول كافى، چ چهارم، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1365.

ـ كوهى، محمدرضا، آسيب‏شناسى شخصيت زن، چ دوم، قم، اتقان، 1384.

ـ مجلسى، محمدباقر، بحارالانوار، بيروت، مؤسسه‏الوفا، 1404ق.

ـ محمدى رى‏شهرى، محمد، ميزان‏الحكمه، قم، دارالحديث، بى‏تا.

ـ مطهّرى، مرتضى، مسئله حجاب، تهران، صدرا، 1368.

ـ معين‏الاسلام، مريم و ناهيد طيبى، روان‏شناسى زن در نهج‏البلاغه، قم، عطر سعادت، 1380.

ـ مكارم شيرازى، ناصر و همكاران، تفسير نمونه، تهران، دارالكتب‏الاسلاميه، 1374.

ـ نراقى، ملّااحمد، معراج‏السعاده، تهران، دهقان، 1366.

\* كارشناس ارشد مدرسى معارف اسلامى، مركز تربيت مدرس دانشگاه قم.

\*\* ـ كارشناس ارشد فلسفه، جامعه‏الزهرا عليهاالسلام. دريافت: 23/11/89 ـ پذيرش: 28/12/89.

1ـ محمدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 68، ص 269، ب 77.

2ـ راغب اصفهانى، مفردات فى غريب‏القرآن، ص 339.

3ـ ملّااحمد نراقى، معراج‏السعاده، ص 243.

4ـ محمدبن يعقوب كلينى، اصول كافى، ج 1، ص 20.

5ـ محمدبن يعقوب كلينى، همان، ج 2، ص 34.

6ـ زهرا شوشترى، «ماجراى غم‏انگيز روشنفكرى در ايران»، كتاب زنان، ش 13، ص 146ـ147.

7ـ سيد محمدحسين طباطبائى، تفسير الميزان، ترجمه سيد محمدباقر موسوى همدانى، ج 11، ص 171 و 179.

8ـ محمد محمدى رى‏شهرى، ميزان‏الحكمه، ج 5، ح 8731.

9ـ عبدالواحدبن محمد تميمى آمدى، غررالحكم و دررالكلم، ترجمه مصطفى درايتى و حسين درايتى، ح 5442.

10ـ نهج‏البلاغه، ترجمه محمد دشتى، حكمت 410.

11ـ عبدالواحدبن محمد تميمى آمدى، همان، ص 269، ح 5861.

12ـ عبدالواحدبن محمد تميمى آمدى، غررالحكم و دررالكلم، شرح آقا جمال‏الدين خوانسارى، ج 3، ص 233.

13ـ محمدرضا بحرينى، اخلاق ايمانى، ص 79.

14ـ نهج‏البلاغه، خ 153.

15ـ حسين انصاريان، بر بال انديشه، ص 32.

16ـ عبدالواحدبن محمد تميمى آمدى، همان، ترجمه مصطفى درايتى، ح 4865.

17ـ سيد محمدحسين طباطبائى، همان، ج 4، ص 281.

18ـ محمدرضا كوهى، آسيب‏شناسى شخصيت زن، ص 142.

19ـ على‏بن حسن طبرسى، مشكاه‏الانوار فى دررالاخبار، ص 237.

20ـ محمدباقر مجلسى، همان، ج 76، ص 116.

21ـ محمدبن يعقوب كلينى، همان، ج 5، ص 537.

22ـ محمدباقر مجلسى، همان، ج 76، ص 115، ب 84.

23ـ محمدبن حسن حرّ عاملى، وسائل‏الشيعه، ج 20، ص 154.

24ـ عبدالواحدبن محمد تميمى آمدى، همان، ترجمه مصطفى درايتى، ح 5442.

25ـ نهج‏البلاغه، حكمت 47.

26ـ عبدعلى جمعه عروسى حويزى، تفسير نورالثقلين، ج 3، ص 590؛ محمدبن حسن حرّ عاملى، همان، ج 20، ص 105.

27ـ مرتضى مطهّرى، مسئله حجاب، ص 61ـ62 و 64.

28ـ همان، ص 63ـ64.

29ـ محمدبن حسن حرّ عاملى، همان، ج 20، ص 155.

30ـ نهج‏البلاغه، نامه 31، ص 536.

31ـ مريم معين‏الاسلام و ناهيد طيبى، روان‏شناسى زن در نهج‏البلاغه، ص 243.

32ـ ناصر مكارم شيرازى و همكاران، تفسير نمونه، ج 14، ص 339ـ341.

33ـ نهج‏البلاغه، نامه 31، ص 536.

34ـ حافظ ثابت، تربيت جنسى در اسلام، ص 90.

35ـ جمعى از نويسندگان، مجموعه مقالات همايش تربيت دينى در جامعه اسلامى معاصر، ص 408و412.

36ـ حافظ ثابت، همان، ص 89.

37ـ عبدالواحدبن محمد تميمى آمدى، همان، شرح آقا جمال‏الدين خوانسارى، ج 3، ص 393.

38ـ محمدتقى فلسفى، الحديث، ج 3، ص 360.

39ـ محمدرضا كوهى، همان، ص 273ـ275.

40ـ محمدتقى فلسفى، الحديث، ج 3، ص 360؛ براى آگاهى بيشتر، ر.ك: ابن ابى‏الحديد معتزلى، شرح نهج‏البلاغه، ج 1، ص 243؛ محمدباقر مجلسى، همان، ج 42، ص 98.

41ـ فضل‏بن حسن طبرسى، مكارم‏الاخلاق، ص 198.

42ـ على قائمى، خانواده و دشوارى‏هاى رفتارى كودكان، ص 40.

43ـ محمدبن على بابويه قمى، علل‏الشرائع، ج 2، ص 564.

44ـ همو، من لايحضره الفقيه، ج 2، ص 49.

45ـ محمدتقى فلسفى، گفتار فلسفى كودك از نظر وراثت و تربيت، بخش اول.

46ـ محمدهادى عبدخدايى، اخلاق پزشكى، ص 156.

47ـ عبدالواحدبن محمد تميمى آمدى، همان، ترجمه مصطفى درايتى، ح 6974.

48ـ محمدتقى فلسفى، گفتار فلسفى، بخش دوم، ص 331.

49ـ محمدبن يعقوب كلينى، همان، ج 2، ص 113.

50ـ شيخ عباس قمى، سفينه‏البحار، ج 6، ص 303.

51ـ نهج‏البلاغه، حكمت 474.

52ـ محمدبن حسن حرّ عاملى، همان، ج 15، ص 249.

53ـ همان، ج 16، ص 20.

54ـ عبدالواحدبن محمد تميمى آمدى، همان، ترجمه مصطفى درايتى، ح 6983.

55ـ همان، ح 4788.

56ـ محمدبن حسن حرّ عاملى، همان، ج 20، ص 190.